

نقد عادلانه: [سهراب- طلسم نابخشودنی]

www.harrypotter2000.blogfa.com

روفوس: Rufus.ministry@yahoo.com

فصل اول:

-۱

اهالی خانه پیدا بود. هری به سمت دادلی رفت و گفت: "دادلی یادته منو مسخره میکردی و همیشه اذیتم می کردی؟"

دادلی سر تکان داد. هری چویدستی اش را به سمت او گرفت و گفت: "ریکتو سمپرا"

دادلی از خنده ریسه می رفت و به خود می پیچید ولی هیچ کس جز هری نمی دانست که او تحت طلسم قفلک است.

سپس دادلی به سوی مادرش دوید و هری به سمت عمو ورنون رفت و گفت: "یادتونه منو از گفتن کلمه جادو منع می کردی."

عمو ورنون سرخ شد. هری گفت: "سایلتسیو."

عمو ورنون به سوی هری رفت و دهانش را باز کرد و تکان داد ولی هیچ صدایی از آن خارج نشد. هری گفت: "حالا شما از گفتن تمام کلمات محرومید."

سپس به سمت خاله پتونیا دوید و دادلی به سرعت فرار کرد. خاله پتونیا آنقدر عقب عقب رفت تا به دیوار آشپزخانه خورد. هری گفت: "یادتونه منو از خوردن غذا های خوب محروم می کردید. ... ایوانسکو"

دندان های خاله پتونیا غیب شد و او جیغ کشید. هری به سمت اتاقش رفت و جعبه تعمیر جارویش

دلیل این عمل چیه؟ توی این ۶ کتاب گذشته هری چه حرکتی کرد که الان این حرکتو انجام بده؟

۲- در این فصل بصورت ساده ای خاله و شوهر خاله و پسر خاله هری کشته می شن و هری چی کار میکنه؟ فرار و کل احساساتش اینه <<و ناگهان غمی دل هری را گرفت>> (فصل دوم)

فصل دوم:

۱- این موضوع اتاق جینی خیلی به نظر من ناممکنه که خانوم ویزلی به هری بگه برو پیش جینی

-۲

هری گفت: "جینی و لدمورت ..."

... " و لدمورت می‌خواد تو رو از بین ببره و برای این کار از من استفاده می‌کنه درسته؟"

هری که کفرش در آمده بود گفت: "خوب درسته ... اگه اون از تو استفاده کنه و تو آسیبی بینی من هیچ وقت خودم را نمی‌بخشم."

جینی گفت: "هری فرض کن من هری یا ترم و تو جینی ویزلی ... من می‌خوام و لدمورت را از بین ببرم آیا تو منو توی این راه تنها می‌ذاری."

هری به فکر فرو رفتی ... نه ، او جینی را تنها نمی‌گذاشت ... پس از چند لحظه که برای هری سال‌ها گذشت گفت: "نه"

جینی گفت: "دیدي ، حالا منم همین احساس رو دارم."

جینی گفت: "هری من می‌دونم ..."

اما حرفش را ادامه نداد هری لباس خواب پوشید و روی تختش دراز کشید. پس از مدتی احساس کرد جینی کنارش نشسته. هری به صورت او نگاه کرد و گفت: "تو به مادرت چی گفتی؟"

جینی گفت: "گفتم که می‌خوام ارتباطم با هری صمیمی‌تر از یک دوست عادی باشه."

که خیلی قانع کننده و جالبه.

فصل سوم

۱- استفاده جالب از CHAPTER PICS های کتاب های قبلی:



فصل سوم

خانه پدری

۲- وقتی در خانه دنبال جان پیچ می‌گردن:

سپس همه به طبقه دوم رفتند و باز گشتند ولی هیچ اثری از هورکراکس نبود و لی احساسی به هری می‌گفت که هورکراکس اینجا است وقتی راون از خستگی نشست ناگهان هرمیون فریادی از خوشحالی کشید.

... "هری ، هری پشت این قاب خالیه."

هری با بی‌اعتمادی نگاهی به قاب انداخت ... در حالی که کمی کج شده بود و خاک روی آن را فرا گرفته بود اما صورت جیمز پاتر هنوز درون آن شاداب بود.

هری بلافاصله چوبدستی اش را به سمت قاب گرفت و گفت: "آلوها مورا"

قاب از یک لولای نا پیدا باز شد و هر سه داخل شدند. هری جلو تر بود و دونفر پشت سرش ناگهان سه دیمتور جلو آن‌ها ظاهر شدند. سرمای گزنده همیشگی وجود هری را در بر گرفت ...

هری به همرا راون و هرمیون گفتند: "اکسیکتو پاترونوم"

که منو به یاد بازی هری پاتر ۱ می‌ندازه

۳- چرا جان پیچ اسلایترین توی خونه هری؟؟

هری جلو تر رفت و نا گهان چیزی دید. شیئی که پارسال در قدح افکار دامبلدور دیده بود. جعبه کوچکی که علامت پیچ دار S اسلایترین روی آن بود. هری آنرا با احتیاط برداشت و داخل جیبش گذاشت و گفت: "باید بر گردیم."

۴- استفاده از اتفاقات تکراری: ابلهول

هری سه به سمت بیرون برگشتند ولی هنوز به دریچه باز تابلو نرسیده بودند که یک ابلهول سد راهشان شد. او گفت: "خوب شما باید به معمای من جواب بدین تا بتونین رد بشید. و اگر اشتباه جواب بدید بهتون حمله می کنم."

هر سه ترسیدند. سپس ابلهول گفت: "اما اگر اصلا جواب ندید می تونید بر گردید و اون جعبه را سر جاش بذارید"

سپس گفت: "به معما گوش کنید :

چه هست آنکه کشد تا که نمیرد چه هست آنکه درونت جا بگیرد
چه هست آنکه کنش تا سازی آن را چه هست آنکه به شیئی جان بگیرد.
هری خیلی راحت جواب را می دانست و گفت: "روح درون هورکراکس"
ابلهول گفت: "جواب درسته ولی معلوم نیست من به قولم عمل کنم."
هر سه منظور او را فهمیدند پس هر سه گفتند: "استیو پفای"

و بدن بی هوش ابلهول روی زمین افتاد.

هری ، رون و هرمیون از قاب بیرون آمدند . هرمیون گفت: "آلوهامورا"
در قاب با صدای تق کمی بسته شد. سپس هر سه به طبقه پایین رفتند ولی با چیز عجیبی مواجه شدند.

۵- الوهامورا در قفل نمی کنه

۶-هری مثل هلو خوردن ادم می کشه(نه تحت فشار روحی نه فیزیکی و ...)

ولی هر دو مرگ خوار طلسم را دفع کردند سپس هری گفت: "کراجیو"
لسترانج به خود می پیچید و تا اسنیپ می خواست هری را بکشد گفت: "آوادا ...
رون و هرمیون گفتند: "استیوپفای" و دو طلسم به هم خورد و هیچ اتفاقی نیافتاد سپس هری از شکنجه کردن لسترانج دست کشید و جویش را رو به لسترانج روی زمین گرفت و گفت: "آوادا کداورا"
نور سبزی اتاق را فرا گرفت .

وقتی نور رفع شد هری بدن بی جان لسترانج را دید که روی زمین افتاده ولی اثری از اسنیپ نبود.

۷- اگه یکی کسی کشت(اونم بلاتریسو) بعداً فهمیدن مرگ خوار بوده بهش مطمین باش

جایزه می دن نه ۱۵ سال حبس!!

هری که نگران شده بود گفت: "اگه فهمیدن باید حیت ابد بشم."
هرمیون گفت: "بله ، ولی اگر اعتراف کنی مجازات 30 سال میشه و اگر معلوم بشه که یک مرگخوار را کشتی آن را 15 سالش می کنن."

هری که خیالش راحتتر شده بود گفت: "پس می رم اعتراف می کنم."

فصل چهارم:

۱-بازم چپتر پیکچر خوشگل

هری تشست و با دقت به مزار پدر و مادرش نگاه کرد.

"جیمز پاتر" و "لیلی اوانز"

هری بلند شد و گفت: "کاش زنده بودند."

رون و هرمیون نگاه های معنی داری با هم رد و بدل کردند. هری هیچ وقت با اونها از پدر و مادرش حرف نزده بود.

واقعا؟؟؟

-۳-

رون بلافاصله گفت: "هری پدرم ترفیع گرفته"

هری ناراحت بود که رون در این موقیت پز پدرش را می دهد اما رون ادامه داد: "هری پدرم

ریس بخش طلسم های نابخشودنی شده."

هری با چنان سرعتی سرش را سمت رون چرخاند که کم مانده بود سرش از گردنش جدا شود.

منم چشمام داشت از حدقه می زد بیرون!!!

-۴-

هری قبل از اینکه اسنیپ حرکتی انجام دهد چوبدستی اش را به سمت او گرفت و فریاد زد:

"کراچیو"

اسنیپ به خود می پیچید . هری طلسم را متوقف کرد.

وقتی اسنیپ توانست بلند شود گفت: "ترس شدی پاتر"

هری گفت: "بر عکس . تو از قبلت هم ترسو تر شدی."

اسنیپ گفت: "بهت هشدار داده بودم که به من نگي ترسو"

هری گفت: "چرا وقتی لسترانج را کشتم فرار کردی؟"

اسنیپ گفت: "تو نمی فهمی پاتر."

اما قبل از این که اسنیپ حرکتی انجام دهد هری چوبش را به سمت او گرفت و گفت: "پتریفیکوس

توتالوس"

اسنیپ در جا خشک شد و هری به سمت رون و هرمیون رفت.

آن ها یکی از مرگخوار ها را طناب پیچ کرده و در حال جنگ با دیگری بودند.

هری از دور گفت: "آوادا ..."

مرد مرگخوار به سمت او برگشت.

"... کداورا"

هرمیون جیغ کشید: "هری . تو باز هم یک طلسم دیگه انجام دادی"

هری در حالی که به اسنیپ نگاه می کرد که در حال تقلا بود گفت: "بهتره زودتر برگردیم."

هر سه برگشتند و به سمت خانه پیر مرد رفتند . وقتی رسیدند دیگر هیچ رمقی برایشان باقی

نمانده بود.

بازم هری یه نفر می کشه اسنیپ ول می کنه میره (پس انتقام چی - خیلی مهمه) تازه اسنیپ این قدر اسکول نیست

هری گفت: "امروز اولین انتقامم را گرفتم . اما دو تای دیگه اش مونده."

هرمیون با تعجب به هری نگاه می کرد.

هری گفت: "امروز انتقام سیریوس را از بلاتریکس لسترانج گرفتم .. فقط مونده انتقام پدر و مادرم

و دامبلدور که با ید از ولدمورت و اسنیپ بگیرم."

فصل پنجم::

ادامه دارد.....

روفوس - مهدی فونیکس
به همه اینها نثر مشکل دار و از افه کنید...
(امیدوارم هرکی خواند قانع بشه)

www.harrypotter2000.blogfa.com